

## بازگشت پادشاه

پروین رستمی

کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)



ایران در اوایل عهد ایلخانان: رنسانس ایرانی

نویسنده: جورج لین

مترجم: ابوالفضل رضوی

ناشر: تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۸، ۴۷۲ صفحه

### مقدمه

اگرچه ایران حکومت‌های ترکی چون غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان را تجربه کرده بود، اما آن‌ها قبل از حکومتشان بر ایران، مسلمان بودند و تا حدود زیادی با فرهنگ ایرانی آشنایی داشتند و به همین دلیل مردم ایران کم‌تر آن‌ها را بیگانه می‌دانستند. اما مغولان وضعیتی متفاوت را رقم زدند. آنان هیچ سنخیتی با فرهنگ و حکومت ایرانی-اسلامی در ایران نداشتند و حکومت ایشان دوران فترتی در تاریخ ایران در این مقطع بود. مغولان خواهان سلطه‌ی هر چه بیش‌تر بر ایرانیان بودند و این امر موجب شد ایرانیان و بزرگان ایرانی نیز به دنبال نفوذ در میان آن‌ها باشند.

### محتوای کتاب

این کتاب با «قائل بودن به تمایز میان دوران هجوم و دوران حاکمیت ایلخانان، و نتایجی که در پرتو حکومت ایلخانان حاصل شده به رشته‌ی تحریر درآمده است.» (لین، ۱۳۸۸، ص ۱۲) مترجم در مقدمه، نکاتی را در نقد نظریات کلی مؤلف بیان داشته است. علت ترجمه‌ی کتاب از جانب مترجم بر این اساس بوده که «مؤلف کتاب با رویکردی انتقادی به سراغ موضوع رفته و با استفاده از منابع متعدد تاریخی دیدگاه جدیدی را نسبت به جامعه و حکومت، اقتصاد و فرهنگ ایرانی رقم زده است. رویکرد متمایز مؤلف درباره‌ی عصر آغازین حاکمیت ایلخانان و عدول از پرداختن به برخی از مباحثات مناقشه‌برانگیز این عصر، از ویژگی‌های ممتاز کتاب حاضر» بوده است. اما مترجم در بعضی موارد دیدگاه مؤلف را نمی‌پذیرد آنجا «که رویکرد ستایش‌گونه‌ی مؤلف نسبت به هولاکو و جانشینان بلافصل وی - اگر نه تمجید و ستایش او از فکر و فرهنگ ایرانی - مورد تأیید مترجم نیست... مؤلف بدون در نظر داشتن شرایط فکری و فرهنگی حاکم بر جامعه‌ی ایران قرن هفتم و در مقام اثبات دیدگاه خویش که عصر مورد نظر را به عنوان عصر نوزایی گرفته است، چنین ادعایی را مطرح کرده است.» (ص ۱۵)

مترجم عنوان اصلی کتاب را تغییر داده است. «عنوان اصلی کتاب جورج لین، حکومت مغول‌ها در قرن سیزدهم تاریخ ایران، رنسانس ایرانی بود که با توجه به در برگرفتن تحولات عصر هولاکو و آباقا، عنوان ایران در اوایل عهد ایلخانان بر آن نهاده شده است. این‌که بتوان مفهوم رنسانس را بر کلیت تاریخ عصر ایلخانان اطلاق کرد، محل مناقشه است. بدون

## بدون تردید عصر حاکمیت ایلخانان در مقایسه با اعصار قبلی و بعدی تفاوت‌هایی داشت اما نمی‌توان دگرگونی‌های حاصل از این تفاوت‌ها را رنسانس تعبیر کرد. زمانی می‌توان از رنسانس سخن گفت که گفتمان حاکم بر جامعه، متحول و ساختار آن دگرگون شود

فصل چهارم «مرزهای ناآرام» به همسایگان حکومت ایلخانی می‌پردازد. پیامد شکست عین جالوت، شکل‌گیری روابطی در منطقه با مملوکان مصر، مسیحیان منطقه و تا حد کم‌تری قدرت‌های اروپایی است. در غرب، مسیحیان به ویژه ارمنی‌های کیلیکیه و ارمنستان کبیر و گرجستان حافظ مرزها هستند. مرزهای شمالی ایلخانان (سرزمین‌های جنوب دریای مازندران و قفقاز) در معرض تهاجم اقوام مغول بود. این سرزمین‌ها باعث اختلاف بین دو خاندان (تولوی و جوچی) شده بود. «از این روی قدرت‌گیری هولاکو در ایران و آذربایجان نه تنها غصب قدرت از طرف خاندان تولوی و به زیان خاندان جوچی تلقی می‌شد، بلکه رودرویی مستقیم با برکه به عنوان «آقا» به حساب می‌آمد.» (ص ۷۵) وقایع قلمروی شرقی تأثیر کم‌تری بر حکومت ایلخانی داشت و مانند مرزهای شمالی، خطری علیه قلمروی ایلخانی محسوب نمی‌شد.

موقعیت آباقا، دومین ایلخان، به استحکام موقعیت پدرش نبود و سراسر دوران حکومت او به امنیت بخشیدن به مناطق مرزی قلمرواش گذشت. «در جنوب غربی، مملوکان یک خطر دائمی بودند، در شمال با وجود آرامش نسبی که به دنبال مرگ برکه به وجود آمده بود، اردوی زرین یک تهدید واقعی به شمار می‌رفت و در شرق، خصومت‌هایی را که براق آغاز کرده بود، حتی پس از مرگ این خان جغتایی، حکومت آباقا را به ستوه آورده بود.» (ص ۷۹) در ادامه‌ی این قسمت، «آباقا و غرب» به روابط حکومت آباقا با مسیحیان، مملوکان و اروپاییان پرداخته است. در ابتدای قسمت «برکه‌خان و شمال»، به این موضوع پرداخته شده که آیا هولاکو با دستور ایجاد حکومت به غرب قلمروی مغولان اعزام شد یا به عنوان یک فرمانده، تنها باید

تشکیل یک حکومت را مد نظر داشت؛ رابطه‌ی حاکمان دست‌نشانده و نمایندگان با هولاکو (که نشانه‌ی پذیرفتن او به عنوان پادشاه بود)؛ رویارویی با اسماعیلیان و سقوط آنان و شیوه‌ی برخورد مغولان با رکن‌الدین خورشاه و دیگر اسماعیلیان، شرح داده شده است.

فصل سوم «سقوط بغداد و پیامدهای آن» با بحثی پیرامون این‌که جوینی مورخ، سقوط بغداد به وسیله‌ی مغولان را در کتاب خویش نیاورده، آغاز شده است. «جوینی نخواست تا پیروزی مغول‌ها در سقوط خاندان عباسی را که تعبیر



پیروزمندانه از آن وی را مورد سرزنش شدید متعصبین مسلمان قرار می‌داد در کتاب خویش بگنجانند.» (ص ۶۱) جوینی مشغله‌ی کاری را مانع از پرداختن او به امور ادبی شرح داده است و بنا به ضرورت، بخشی از اوقات خود را به نوشتن اختصاص می‌داد.

در ادامه، سقوط بغداد و سرنوشت خلیفه‌ی عباسی تشریح شده و واکنش شیعیان در قبال انقراض خلافت عباسیان و نکاتی هم درباره‌ی تفکر و رای هولاکو در مسائل مختلف ذکر شده که تصویر «یک مرد وحشی بی‌تفکر یا بی‌احساس» (ص ۷۲) را نشان نمی‌دهد.

تردید عصر حاکمیت ایلخانان در مقایسه با اعصار قبلی و بعدی تفاوت‌هایی داشت اما نمی‌توان دگرگونی‌های حاصل از این تفاوت‌ها را رنسانس تعبیر کرد. زمانی می‌توان از رنسانس سخن گفت که گفتمان حاکم بر جامعه، متحول و ساختار آن دگرگون شود. عصر ایلخانان اگرچه دوران خاصی بود و تغییراتی با خود آورد اما تحولات گسترده‌ای که جریان‌ی متداوم و کاملاً متفاوت با گذشته را ایجاد کند در خود نداشت. از این روی در برگردان فارسی عنوان رنسانس ایرانی حذف شده است.» (ص ۱۳) با این وجود، بر روی جلد کتاب، عنوان رنسانس ایرانی قید شده است.

مؤلف در مقدمه، دیدگاه‌های خود را در نگارش این اثر شرح داده است. سپس در فصل اول، «منابع»، به تشریح دیدگاه‌های خاص مورخان دوره‌ی ایلخانان می‌پردازد و اکثر منابع این دوره را معرفی و توضیح می‌دهد. در ابتدای این فصل، هدف از پژوهش این کتاب را چنین بیان می‌کند: «برجسته کردن تفاوت اساسی میان تاخت‌وتازهای اولیه‌ی سپاهیان مغول و عملکرد حاکمان نظامی آن‌ها در ایران، با عملکرد بعدی سپاهیان تحت امر هولاکو خان و دوران حکومت ایلخانان است.» (ص ۲۴)

به نظر مؤلف «نه تنها نقد رویدادهای تاریخی حائز اهمیت است، بلکه نقد مورخی که این مطالب را جمع‌آوری کرده و موقعیت و شرایطی که در آن به سر می‌برده نیز اهمیت اساسی دارد.» (صص ۲۹-۳۰)

فصل دوم کتاب «عقوبت آسمانی یا مشیت پنهان الهی» چگونگی اعزام هولاکو و سپاهش را به طرف غرب متصرفات مغولان بیان می‌کند. در این فصل، عواملی که باعث انتخاب هولاکو از میان شاهزادگان مغولی شد؛ قصد منگو قان از اعزام هولاکو (که یک تهاجم صرف نبود بلکه

در بسیاری از موارد، مترجم محترم دیدگاه‌های مؤلف را که در مورد سلوک خاص مغولان و ایلخانان که متفاوت از خوی مهاجم آن‌هاست، به نقد کشیده است

## بازگشت پادشاه

تحت حاکمیت نظام جدید ایلخانی باقی مانده و رو به توسعه نهد.» (ص ۱۶۶) مؤلف وضعیتی را که در کرمان برقرار بود، توفیق ایلخانان به حساب می‌آورد در حالی که وضعیت موجود در شیراز، آشکارا نشان از ناکامی آن‌ها داشت. حکام کرمان از امنیت و رونقی که ایلخانان فراهم کرده بودند، بهره می‌بردند. همسایگان آن‌ها در شیراز با نادیده گرفتن فرصت‌های مناسبی که سلطه‌ی مغول برای آن‌ها ایجاد کرده بود، با رشوه‌گیری و کشمکش‌های خانمان‌برانداز، کوته‌بینانه، انحطاط ایالت بالقوه مرفه خود را موجب شدند. اهمیت خاندان کرت هرات از جهت مدت طولانی حکومت آن‌ها ۶۴۳ تا ۷۸۳ ق. در دورانی از آشفتگی و دگرگونی شگرف در تاریخ ایران است. «از نظر کرت‌ها و دیگر فرمانروایان ایرانی قرون هفتم و هشتم هجری حاکمیت مغول نمایانگر امنیت بود و عامل بالقوه‌ای برای آبادانی از طریق تجارتی محسوب می‌شد که مرزهای امپراتوری ایجاد کرده بود. اردوهای فرمانروایان، سکونتگاه‌های بیگانگان و دشمنان متجاوز نبودند بلکه چشم‌انداز دوران کودکی اشراف ایرانی و خانه‌ی دوست‌داشتنی سال‌های تکوین شخصیت آن‌ها به حساب می‌آمدند. شرایط موجود در اردوهای ایلخانان به جهاتی از اردوی استپ‌ها و مغول‌های دو نسل پیش متفاوت بودند. هر چند که بزرگان ایرنی غالباً ساکنین شهرها به حساب می‌آمدند، اما بسیاری از آن‌هایی که معاصر شمس‌الدین کرت بودند تا این اندازه با زندگی روی زمین آشنایی داشتند تا از ارتباط با اردوگاه‌های بزرگ مغولی آشفته‌خاطر نشوند.» (ص ۲۶۳) بر اساس نتیجه‌گیری مترجم، «ایلخانان به دنبال وحدت و انسجام و نظم و امنیت یکسان در قلمرو خویش بودند، اما حکام محلی این ایالات به نحو یکسانی خود

حکومت اباقا هجوم آورد و لشکرکشی اباقا به شرق برای مقابله با براق تشریح شده است. در فصل پنجم «ایالات» بحث با هم‌گرایی فرهنگی میان مغولان (استپ‌نشینان) و یکجانشینان شروع شده است. و در یک نگاه کلی حکومت ایلخانی باعث افزایش امنیت در راه‌ها و مبادلات تجاری و فرهنگی شده است. و تأثیر آن بر آذربایجان به ویژه در مناطق شرق دریایچه‌ی ارومیه، فراگیر بوده است. «به طور کلی در طول دهه‌های نخستین حاکمیت ایلخانان، حکام مغولی در جهت فراهم کردن



زمینه‌های شکوفایی تجارت، رونق کشاورزی و صنعت و استمرار نظام پرداخت مالیات‌ها، تمایل به جلب همکاری رعایای خویش داشتند.» (ص ۱۵۷) در این فصل سه ایالت حکومت ایلخانی مورد بررسی قرار می‌گیرد کرمان، شیراز، هرات. (قتلغ خانیان کرمان، سلغریان شیراز، ملوک کرت هرات) که به طور مجزا به تاریخ این سلسله‌ها بالاخص روابطشان با حکومت ایلخانی مورد بررسی قرار گرفته است. بنا به نظر مؤلف «به عنوان یک موضوع قابل مطالعه، استان کرمان نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه یک خاندان محلی توانست

باقی‌مانده‌ی ایران را تصرف می‌کرد. بنا بر گزارش رشیدالدین، هولاکو صرفاً دستور داشت ایران را به تصرف درآورد اما طبق گزارش جوینی و خواندمیر، اجازه داشت بعد از تصرف، حکومت تشکیل دهد و رسوم و یاسی چنگیزخان را برقرار سازد. بنابراین هولاکو در تصرف ایران محق بوده است و متصرفات برکه از خاندان جوجی در شمال متصرفات هولاکو قرار داشته و مرز میان آن‌ها آذربایجان و قفقاز بوده است. اما «این حساسیت‌های اسلامی برکه نبود که با تأسیس پادشاهی هولاکو در عراق و استپ‌های آذربایجان و قتل خلیفه در دارالسلام نادیده گرفته می‌شد. از نگاه برکه، جرم هولاکو بسیار سنگین‌تر بود، زیرا سرزمین‌هایی را غصب کرده بود که از طرف چنگیزخان به جوجی‌ها اعطا شده بود و لذا از یاسی بنیانگذار قدرت مغولی تخلف نموده بود.» (ص ۱۰۴) در ادامه به فرماندهان مغولی که از شاخه‌ی خانواده جوجی بودند و هنگام هجوم مغولان به ایران وارد شدند اشاره می‌شود و موضوعاتی در مورد مسأله‌ی جانشینی چنگیزخان میان پسرانش مطرح می‌شود. و باتو فرزند جوجی از مقام قآنی به نفع منگو چشم‌پوشی کرد. «احساس می‌کرد سرزمین‌هایی که از پیش تحت حاکمیت وی قرار داشتند به خودی خود کفایت یک امپراتوری را داشتند و اضافه کردن ایران، چین و ترکستان بار بیش از حد سنگینی بوده است.» (ص ۱۱۹) (و این احساس در خاندان جوجی بود که بر سر مسأله‌ی جانشینی، با خاندان تولوی رقابت و برابری کند و ادعای سرزمین‌های یکدیگر را داشته باشند.) در قسمت «براق خان و مرزهای شرقی» به ریشه‌یابی اختلاف میان براق خان که در شرق مرزهای ایران بود، با حکومت ایلخانان پرداخته است. و عواملی که باعث شد تا براق به مرزهای



فصل نهم «بازگشت پادشاه» در واقع نتیجه‌گیری کتاب است و مؤلف در پی اثبات نظریه‌اش در مورد ایجاد امنیت از سوی **هولاکو** با ورود به ایران است. که در پی آن، تحول در ایران در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، رفاه و امنیت شکل می‌گیرد.

### نقد و بررسی

مؤلف در واقع، قصد و نیت برجسته کردن حکومت ایلخانان را در تاریخ ایران دارد و به این امر اشاره نمی‌کند که این دوره، رکودی است بزرگ در تاریخ ایران و اگر امنیتی هم در اوایل حکومت ایلخانان به وسیله **هولاکو** به وجود آمد، حداقل کاری بود که مغولان می‌توانستند انجام دهند و تنها بر حسب این وظیفه بود که کسی حق اعتراض علیه حکومت و یاسای آن‌ها را نداشت. در بسیاری از موارد، مترجم محترم دیدگاه‌های مؤلف را که در مورد سلوک خاص مغولان و ایلخانان که متفاوت از خوی مهاجم آن‌هاست، به نقد کشیده است.

در مقدمه‌ی مؤلف می‌خوانیم: «اهمیتی که برای سلطنت **غازان** قائل شده‌اند و بزرگ‌نمایی اصلاحات وی که به نحو بسیار زیرکانه‌ای توسط **رشیدالدین** - وزیراعظم او- انجام شده است، چهار دهه‌ی واپسین حکومت ایلخانی را در مقایسه با دوران اولیه‌ی هجوم مغول، به عنوان دوران سازندگی قلمداد کرده است.» (ص ۱۹) اگر این‌طور است چرا در دوره‌ی **هولاکو** و **اباقا** و ایلخانان بعدی این اصلاحات انجام نمی‌گیرد؟ آیا این امکان وجود ندارد که اگر اصلاحاتی هم در جریان بوده، به علت بی‌کفایتی ایلخانان بعدی (**تگودار**، **ارغون**، **گیخاتو**، **بایدو**) مسکوت مانده است؟ هر چند بزرگان و صاحب‌منصبان ایرانی تا حدودی در پی انجام اصلاحات بوده‌اند، اما اقدامات ایشان چشمگیر نیست تا دورانی که **غازان** به حکومت می‌رسد و اقداماتی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و قضایی صورت می‌گیرد.

**جورج لین** بازنگری کلیت تاریخ این دوره را به تاخیر افتاده می‌داند: «همچنان که ورود قاهرانه‌ی **چنگیزخان** در سرزمین ایران، منادی پایان یک عصر بود، آمدن **نوه‌اش**، **هولاکوخان**، شروع عصر جدیدی به شمار می‌آید.» (ص ۲۰) اما تاریخ حکومت مغول در ایران را که می‌خوانیم، شاهد

به بررسی حکومت ایلخانان از دیدگاه این طبقات اجتماعی اختصاص دارد. مؤلف دوران حکومت ایلخانان و در واقع بیش‌تر ایام قرون هفتم و هشتم را دوران اوج فعالیت ادبی و فرهنگی می‌داند. «این‌که حکومت ایلخانان حامی و در حقیقت موجب رونق ادبی بود امری غیرمنتظره تلقی نمی‌شود. از مدت‌ها پیش در میان اکثر حکومت‌های مسلمان قرون میانه یک سنت ادبی وجود داشت و به ویژه دیوان انشاء با استعدادترین نویسندگان مملکت را جذب می‌کرد تا به تدوین مکاتبات داخلی و خارجی دولت بپردازد.» (ص ۳۳۰) و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که با قضاوت بر روی مضمون و محتوای بسیاری از متون ادبی دوره‌ی ایلخانان، حضور مغول‌ها در اذهان مردم ظالمانه تلقی نمی‌شد. توضیحی که در رابطه با پویایی توسعه‌ی تفکر صوفیانه و آفرینش شعر عرفانی در این دوره است «این است که واکنش علیه بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی ناشی از تهاجمات مغول و شیوع خشونت بی‌سابقه‌ی حاصل از آن، که فروپاشی کلی ارکان زندگی مردم را به دنبال داشت، به حساب می‌آمده است.» (صص ۳۳۳ و ۳۳۴) ممکن است صوفی‌گری در دوران حکومت ایلخانان رشد کرده باشد، اما بسیار پیش‌تر از ورود مغولان، در سرزمین‌های ایران و توران و غرب اسلامی استحکام یافته بود. در ادامه‌ی فصل، به معرفی صوفیانی که در این دوره فعالیت داشتند و زمینه‌های اجتماعی که باعث رشد و گسترش شهرت آن‌ها شده بود و بازتاب جامعه‌ی آن دوره در آثارشان بررسی شده است. (**روزبهان بقلی**، **نجم‌الدین کبری**، **جلال‌الدین رومی**، **فریدالدین عطار**، **نجم‌الدین رازی** دایه، **پوربه‌ای جامی**، **فخرالدین عراقی**، **همام‌الدین تبریزی**، **شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی**، **شیخ صدرالدین**)



را با این هدف ایلخانان همراه نکردند و بسته به جهت‌گیری مشترکشان با ایلخانان از منافع موجود برخوردار شدند.» (ص ۱۷) فصل ششم به «خاندان جوینی» می‌پردازد. این فصل با بررسی کتاب **جهانگشای عطاالملک جوینی** آغاز شده است. با این‌که یکی از منابع اصلی تاریخ آسیای میانه و فتوحات مغول در ایران بوده اما منتقدانش با دیدگاه نسبتاً موافق او در برابر مغول‌ها موافق نبوده‌اند و این موضع او را که مغولان را سزوار سرزنش نمی‌دانست، نپذیرفته‌اند. **عطاالملک جوینی** برخلاف مورخانی مانند **جویرجانی**، **ابن اثیر** و **نجم‌الدین رازی** که تنها در عصر مغولان می‌زیستند، جوینی در درون حکومت مغول‌ها می‌زیست.

دیدگاه جوینی در کتاب **جهانگشا** مورد بررسی قرار گرفته است. او در مقدمه به وضعیت شوم وطنش به هنگام نگارش تاریخ خود می‌پردازد و تلاش می‌کند در پشت تاخت‌وتاز و استیلا‌ی مغولان بر سرزمین‌های اسلامی، مشیت الهی را ببیند. جوینی در مطالب آغازین تاریخ خود، غضب و کینه‌اش را علیه تاتارها جهت‌یافته نمی‌داند. اما غضب و کینه‌ی وی علیه آن دسته از هم‌کیشان مسلمان که از آن وقایع هولناک دوران فترت بهره‌جسته و در این دوره، در مناصب قدرت و نفوذ قرار گرفته بودند، جهت یافته بود. «جوینی اعتقاد عمیقی به عدالت محتوم در مشیت پنهان خداوند داشت و بر تخت نشستن **منگو**، استقرار **هولاکو** و فاتح آمدن وی بر آشفته‌گی در ایران و نائل شدن خویش به مرتبه‌ی قدرت را به عنوان نمودهایی از این امر می‌پنداشت.» (ص ۲۷۵)

مؤلف در پایان فصل به این نتیجه می‌رسد که خاندان جوینی در شکوه‌مندترین و مطمئن‌ترین سال‌های حکومت ایلخانان بودند با وجود این‌که با شکستی در برابر ممالیک مواجه شدند و هر چند اصلاحات **غازان** باعث اعتبار قلمروی **هولاکویان** شد، انحطاط این حکومت با سال‌های زوال و نابودی برادران جوینی همراه بود.

فصل هفتم در مورد **خواجه نصیرالدین طوسی** است. مؤلف به بررسی جایگاه منصب علمی و سیاسی **خواجه** در نزد اسماعیلیان و ایلخانان می‌پردازد و ضمن مطرح کردن دیدگاه مورخین در مورد نقش وی در سقوط اسماعیلیان و بغداد، از تالیفات علمی و فلسفی وی نیز نام می‌برد. فصل هشتم با عنوان «شعرا، صوفیان و قلندران»

«شروع عصر جدیدی» نیستیم. جز این که با ورود هولاکو به ایران و تشکیل حکومت، استقرار مغولان در ایران تضمین می‌شود. مغولان در سرزمین‌شان دارای حکومت پیشرفته‌ای نبودند و در مقایسه با فرهنگ و تمدن کهن ایرانی، از چنان فرهنگ و تمدنی نیز برخوردار نبودند که ورود هولاکو به ایران، عصر جدیدی را برای تاریخ ایران رقم بزند.

مؤلف با طرح این نظر که «کتب تاریخ به تجاوزات مغول به ایران اشاره کرده‌اند. این در حالی است که حملات مغول به رهبری چنگیزخان و به دنبال آن پیدایش حکومتی ایرانی-مغولی عنوانی صحیح‌تر است. هولاکوخان به دعوت مردم ایران که به ضرورت حکومت پایدار، امنیت فراگیر برای ولایتشان عرض حال دادند، به ایران آمد. شکایات ایشان نسبت به آشوب‌های عمومی و ناتوانی کارگزاران مغولی در این زمان بود. آن‌ها خواستار نابودی حکومت مغول نبودند بلکه بیش‌تر خواهان آن بودن که چتر حکومت مغول به نحو مستحکم‌تر و امنیت‌بخش‌تری بر فراز اقلیم ایشان استقرار یابد.» (صص ۲۱ و ۲۲)

کتب تاریخی به درستی به تجاوز مغولان به ایران اشاره کرده‌اند. زیرا این هجوم، دوره‌ای از رکود را در تاریخ ایران رقم زد و حکومت ایرانی-مغولی هم به وجود آمد زیرا این خاصیت فرهنگ ایرانی است که حکومت ترک و مغولی چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و مغولان را در فرهنگ خود مستحیل کند و حکومتی دوگانه شکل گیرد که حاکماتش ترک یا مغول باشند اما رعایایش ایرانی، و بعد از مدت‌ها همان حاکمان، ناگزیر به فرهنگ ایرانی روی آورده‌اند. هولاکوخان به دعوت مردم به ایران نیامد بلکه برای استقرار و تثبیت هر چه بیش‌تر مغولان آمد. حکومتی باکفایت در رأس امور نبود که بتواند جلوی پیشروی آن‌ها را بگیرد. مردم به حکم جبر، به حکومتی بیگانه تن دادند و چون می‌دانستند دیگر نیرویی نیست که مغولان را از بین ببرد، خواهان آن بودند که همان‌ها حداقل امنیت را برای باقی زندگی‌شان ایجاد کنند والا هیچ‌گاه مسلمانان راضی به حکومت غیرمسلمانان بر سرزمین اسلام نیستند.

آیا می‌توان به این تأکید مؤلف اطمینان داشت و این دلایل را منطقی دانست که قان، هولاکو را به آن جهت برای ادامه‌ی لشکرکشی به ایران



انتخاب کرد (با استناد به ظفرنامه‌ی حمدالله مستوفی) که هولاکو از طرف قاضی قزوینی مورد ستایش قرار گرفت و منگو قان چون او را شخص بابصیرتی می‌دانست، از این انتخاب راضی بود (ص ۴۶) و یا بر اساس روایتی دیگر در ظفرنامه، منگو به درخواست یک تاجر ایرانی که از بی‌قانونی و ستمگری بایجو ناراضی بود، تصمیم به اعزام نیرو گرفت (ص ۴۸) یا قان برای تثبیت حکومت مغولان در ایران و گسترش فتوحات، هولاکورا به ایران اعزام کرد؟

در این کتاب، مؤلف به معرفی دو شخصیت می‌پردازد: جوینی و خواجه نصیرالدین که در آثارشان دیدگاه مثبتی نسبت به مغولان داشته‌اند و دیدگاه‌های جدیدی را در این فصول مطرح می‌کند. مانند این دیدگاه، «در حالی که جوینی در حملات خود بر کوتاهی‌های معاصرینش تند و شدید بود. و از بی‌ارجی اندیشمندان بزرگ و با فرهنگ قدیمی که خود را به قطع یکی از اندک بازماندگان به حساب می‌آورد به تلخی یاد می‌کند، اما ویژگی‌های مثبت رفتار، منش و حکومت مغول‌ها را- که وی را تحت تأثیر قرار دادند- می‌ستاید... وی اربابان مغول خود را به خوبی می‌شناخت و هر چند به طور قطع از اعمال ایشان در نقشی که به عنوان نمود خشم خدا می‌شناختند تأسف می‌خورد، در موارد بسیاری حکومت آن‌ها را می‌ستود و در فراهم شدن زمینه‌های صعود خاندان چنگیز، اراده‌ی الهی را می‌دید.» (ص ۲۷۹)

در فصل ششم، مؤلف دیدگاه‌های عطاملک جوینی را در جهانگشا در مورد مغولان بررسی کرده و کم‌تر به دیگر اعضای خاندان جوینی مانند برادر وی، شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان پرداخته است. از دستاوردهای عطاملک در حکومت ایلخانان که برجسته شده، حمایت او و

برادرش از سعدی یا دیگر شاعران این دوره است اما اشاره‌ای به فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی ایشان نشده است. احتمالاً مقصود مؤلف این است که اگر در این دوره در بغداد یا آذربایجان اصلاحات و اموری برای جبران خرابکاری‌های مغولان در جریان تهاجماتشان انجام شده، این اقدامات را مغولان انجام داده‌اند و بزرگان ایرانی نقشی نداشته‌اند. مؤلف سهم بزرگان و صاحب‌منصبان و دانشمندان ایرانی در ایجاد امنیت و تجارت نادیده گرفته است. این در حالی است که اگر مغولان در رأس امور برای انجام چنین اموری، فرامینی صادر می‌کردند، بالتبع با مشورت ایرانیان بوده است. نمی‌توان پذیرفت خاندان جوینی تنها به امور فرهنگی و شعر و شاعری و حمایت از آنان پرداختند و مغولان، امور زیربنایی کشور را در اختیار داشتند.

مؤلف در جای دیگر دوران حکومت ایلخانان (و بیش‌تر ایام قرون هفتم و هشتم) را دوران اوج فعالیت ادبی و فرهنگی می‌داند و جلال‌الدین رومی، سعدی، صفی‌الدین، رشیدالدین فضل‌الله و عطاملک جوینی را از مشهورترین برجستگان این دوره معرفی می‌کند و مراکز دیوانی و درگاه بزرگان، مراکز علم و هنر بودند و وزرای دولت حامیان شعرا و وعاظ به حساب می‌آمدند و تنها به یک مورد اشاره دارد که هولاکو دستور به ساختن رصدخانه را برای خواجه نصیرالدین می‌دهد. این خود نشان می‌دهد که ایلخانان خود زمینه را برای شکوفایی علم و ادب ایرانی فراهم نمی‌کنند بلکه ایرانیان هستند که در برابر بیگانگان به تقویت موضع خود در علم و ادب و فرهنگ می‌پردازد. با این که از حکومت ایلخانان بسیار تمجید می‌شود که باعث امنیت و رفاه و تجارت شد و از نظر اقتصادی و اجتماعی ایران تحول پیدا کرد اما هیچ آمار و ارقام و هیچ مصداق ارائه نمی‌شود.

فصل آخر کتاب که با عنوان «بازگشت پادشاه» است، هولاکو را به مثابه یک ایرانی و نه یک بیگانه‌ی مغولی در نظر گرفته که همانند پادشاهان ایرانی شایسته‌ی نام «پادشاه» است. لفظ بازگشت هم که به او اطلاق شده است به نظر می‌رسد برای مؤلف به این معنا است که همه‌ی ایرانیان در انتظار ورود او هستند که بخواهند بر آن‌ها حکومت کند و کسی جز او شایستگی چنین امری را ندارد.

